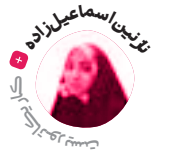




فرهنگ و هنر



فَاتَلینِ هنرمند، اعدام باید کرد»



دوگانۀ سوزی

روز داخل تا کسی

یاد تونه...؟ امسال چند فیلم که فکر می‌کردند توقیف می‌شوند یا با اصلاحاتی مواجه شده بودند، خیلی اتفاقی و قبل از اینکه تکلیفشان مشخص شود، سر از بازار قاچاق درآوردند!

نگاه کنی، بدنیستا،» جوابم روداد: «همینی که هه...» ولی رویش رابگرداند و گفت: «خب عمومی، منم که گفتم کار خودشونه!» آقای کناری گفت: «نه، این خودشونه با اون فرق داره. اینا وقتی فیلمشون توقیف می‌شه یا زمانی که حس می‌کنند مخاطب نداره با این کارها ننه من غریبم بازی در می‌آرن.» خانم کنار پنجره گفت: «وا! چه چیزها که آدم نمی‌بینه!» پیرمردی که جلو نشسته بود گفت: «الان اگر رضاشاه روح شاد بود، دوتا از این کارگردان هارومی انداخت توتنور تا حساب کار دست بقیه بیاد.» راننده پقی زدی زنده و گفت: «دو کلوم هم از بابابزرگ عروس.» تا این را گفت تندی زد روی ترمز و ماشین با چرخش به چپ و راست و صدای فیژ ایستاد. خانم کنار پنجره بادی دیدن صحنه جیغ بنفشی زد و با گفتن «وای!» غش کرد. راننده تندی بیرون پرید و رفت بالای سر موتوری که پهن زمین شده بود و با داد گفت: «پاشو بینیم. فکر کردی ما هم ببو گلابی هستیم که برامون فیلم بازی می‌کنی؟ ما خودمون کارگردان فیلم سوخته ایم ها!» وقتی که دیدتکان نمی‌خورد لگدی به موتور زد و به سمت آقای کناری آمد و گفت: «فکر کنم اینم کار خودشه، نه؟!»

ایرانی سلام...» که راننده با گفتن: «کوفت» دیگر اجازه عرض اندام بهش نداد و موج را عوض کرد که داشت اخبار می‌گفت: «فیلم دیگری از سینمای ایران به صورت قاچاق وارد شد و در سایت‌های دانلود قرار گرفت...» که راننده بوق ممتدی زد و سرش را از پنجره بیرون برد و با گفتن «کدوم حماری بهت گواهینامه داده؟» اعتراض خودش را نشان داد.

خانمی که کنار پنجره نشسته بود گفت: «عجب وضعیتی شده. هر روز تا به فیلم می‌خواد بیاد، هنوز تبلیغش پخش نشده نسخه‌اش تو اینترنِت پخش می‌شه.» راننده گفت: «آجی! شما چرا باور می‌کنی؟ اینا کار خودشونه. این کارومی کنند که حواس ما پرت بشه.» گفتم: «دقیقاً می‌خوان حواس ما پرت چی بشه؟» راننده دوتا بوق زد و سرش را تا کمر از پنجره بیرون برد و گفت: «فدای آق جوات. گِل ته کفشتیم. اون کرم خاکیه ماییم!» بعد رویش را به سمت ما کرد و گفت: «این آق جوات فامیلشون تو اطلاعاته. اون می‌گه.» آقای کناری که کنارم بود گفت: «نه خیر. اصلاً بدین شکل که شما می‌فرمایید، نیست. این سیاست خودشونه.» راننده آمد چیزی بگوید که گفتم: «شما جلوروم هم

راننده درحالی که یقه‌اش تا حوالی نافش باز بود و لنگش را در دستش می‌چرخاند، داد می‌زد: «آزادی یه نفر. بدو آتیش زدم به مالم!» به ماشین که نزدیک شدم داخلش را سرک کشیدم و دیدم که پر از خالی بود، گفتم: «آقا این که خالیه، پس چرا می‌گی یه نفر؟» نگاه عاقل اندر سفیهی بهم انداخت و چیزی نگفت؛ ولی از نگاهش چیزهایی خواندم که گفتنش به صلاح آینده و آبروم نیست. همین‌طور داخل ماشین شرشر عرق می‌ریختم تا بالاخره پر شد و راننده راه افتاد. به محض شروع حرکت، رادیو را روشن کرد که گفت: «جوان

